

1- عدم ارتباط کافی بین بخش "نظری" و بخش "عملی"

وقتی اواخر دهه 60 برای تدوین درس کارگاه به دانشگاه دعوت شدم، در اولین ترم با اعتماد به اینکه دانشجویان به تمام مطالب نظری مربوط به درس کارگاه تسلط دارند، روند تهیه طرح را در دستورکار قرار دادم.

با کمال تعجب متوجه شدم که دانشجویان، قادر به ترجمه دانش نظری خود، برای تحقق آن در یک "طرح عملی" نیستند و اجباراً نیمه از ترم را به بازخوانی موارد نظری مورد نیاز به تهیه طرح کارگاه نمودم.

این امر آنقدر مورد استقبال دانشجویان قرار گرفت که به تقاضای آنها، دانشگاه از من خواست که قبل از درس کارگاه به تدریس مطالبی بپردازم، که دانش نظری دانشجویان را، به گونهای از دانش عملی بدل نماید، که به درد تهیه طرح در درس کارگاه (و سپس در عمل وقتی به بخش کار واقعی میروند) بخورد.

استقبالی که در حدود یک چهارم قرن گذشته دانشجویان از این درس مینمایند، حتی از "درس کارگاه" بیشترست. که این امر نشاندهنده جای خالی یک حلقه واسطه بین دروسهای نظری دانشگاه و آنچه در عمل مورد نیاز شهرسازان است، میباشد.

1-1- عدم ارتباط دانشگاه با بخش عمل

این عدم ارتباط بین دانشگاه و بخش عمل، بقدری شدیدست که برخی از دانشجویانی که در حین تحصیل کار هم مینمایند، وقتی در کلاس مطالبی را بیان میکنند که در تجارب کاریشان حکایت میکند، مورد تحقیر اساتید، واقع میشوند.

در حالی که در کشورهای غربی توجه به اینکه دانشجو مقررست، که تربیت شود که در هنگام کار بتواند مفید باشد، آنقدر نظریه قوی ایست که حالا در دانشگاههای خوب دنیا، کسی نمیتواند (بدون بورسیه شدن، بوسیله یک نهاد اجرایی) با پرداخت شهریه از جیب خودش تحصیل نماید و معتقدند اگر تزی بدر هیچ ارگان اجرایی نخورد، دانشگاه هم نباید برایش وقت بگذارد.

2-1- عدم بهرهوری از بخش عملی (در برداشتها)

این قطع ارتباط برای دانشگاه هم مضرست، من در دانشگاه متوجه شدم، وقتی برای درس کارگاه و یا دیگر دروس مشابه، نیاز به نقشه‌های وضع موجود شهری یا بخشی از شهرها وجود دارد. دانشجویان بخش اعظم وقت آن درس را صرف این امر مینمایند. در حالی که اگر رابطه با بخش عملی برقرار باشد، میشود نقشه‌های پایه برداشت از آنها اخذ شود و دانشجو بجای برداشت دائمی برای تمام طرحهایش به تحلیل برداشتهای اخذ شده بپردازد.

از آنجا که یک تحلیل خوب وضع موجود، نیمی از طرح پیشنهادیست، که معمولاً بعلت تلف شدن وقت دانشجویان برای برداشت میدانی در دانشگاهی صورت نمیپذیرد.

3-1- دورماندن از سیماسازان اصلی شهر

ضوابط احداث بنا در واقع راهنما و سازنده بعد سوم شهرست، طرحهای دو بُعدی شهرسازی از طریق ضوابط احداث بناست، که سه بُعدی میشوند و در واقع اصلیتزین عامل سیماسازی شهری ضوابط احداث بناست.

در ایران 45 سال است که ضوابط احداث بنای مخرب طرح جامع تهران، که معماری بومی را نابود کرد، خیابانها را (بعلت استقرار ساختمان در یک سمت و حیاط در سمت دیگر) به بیتعادلی کشاند، ساختمانها را به ناسازی با یک نما بدل نمود (بدنهای ساختمانها را به سیمانی شدن و یا نمای آجرگری کشاند)، قدرت خلاقیت معماران را با محدودکردن ساختمان در یک مکعب مستطیل در 60% شمال زمین، از آنها گرفت و دهها عیب دیگر بوسیله مهندسان مشاور "ر ج" زده میشود.

دانشگاه نیز کاملاً به این امر مهم سازنده بُعد سوم و سیمای حجمی شهر بیتفاوت است، در حالی که اهمیت آن در حدیست که حتی بیش از یک درس مستقل باید به آن اختصاص یابد.

2- آشنا نکردن کافی و عملی دانشجویان با قوانین، مقررات و نهادهای موثر به شهرسازی

قوانین، مقررات، از جمله تناقض احترام به مالکیت خصوصی (در قانون اساسی و دیگر قوانین) با اجبار تأمین خدمات بوسیله تهیه کنندگان طرح برای تأمین خدمات غیرانتفاعی، در هر زمین نقش مهمی در طرحهای شهری و دیگر عوامل توسعه شهری، دارند که در دانشگاه کمتر به آنها توجه میشود.

نقش کمیسیونهای اثرگذار مثل ماده-5 و ماده صد و ماده یک تبصره یک وزارت کشاورزی و دهها عامل دیگر نقشی اساسی در تصویب و تحقق طرحهای شهری دارند که معمولاً در برنامه‌ریزی و تهیه طرح مورد توجه واقع نمیشوند، چون اصولاً این امر مهم هم در درس دانشگاهی جای اساسی ندارد.

بعلاوه بسیاری از این قوانین، مقررات و قدرتهای کمیسیون دیگر و نهادهای قدرتمندی مثل سازمان مسئول وقف، اثرات عمدهای در طرحهای شهری دارند، که آنهم در درسهای شهرسازی بسیار کم رنگ است.

3- عدم بهره‌وری کافی از پایان‌نامهها برای پیشرفت شهرسازی در کشور

پایان‌نامههای بخش شهرسازی (بخصوص در کارشناسی ارشد)، اغلب شامل یک مجموعه جمع‌آوری شده وسیع است، که مرتباً در دهها طرح تکرار میشوند و اغلب یک نتیجه‌گیری نهچندان قوی است. در حالی که هر دانشگاه باید بتواند بعد از چند پایان‌نامه یک دکترین یا نظریه بیرون بدهد.

یعنی هر یک از اساتید راهنما باید یک یا چند موضوع ضروری برای پیشبرد نظری و یا عملی شهرسازی را باید مدنظر داشته باشد و آنقدر پایان‌نامه دانشجویی در آن (پشت سرهم و در ادامه هم) در آن انجام شود که به یک نظریه و یا دکترین برسد.

یک دانشگاه خوب شهرسازی باید مرتباً نظریهها یا دکترینهای جدید به جامعه تقدیم نماید، بجای مکررات مقدماتی متعددی (در پایان نامه تمام دانشجویان) که در همان تز دانشجویی اول هر موضوع مورد مطالعه کفایت مینماید و لازم نیست بوسیله دیگران تکرار شود.

4- عدم توجه عملی کافی به چند دیسپلینه بودن طرحهای شهرسازی

مطالعات شهرسازی بدون مطالعات و علوم مرتبط دیگر مثل جغرافیا، اقتصاد جمعیتشناسی، علوم اجتماعی، تاریخ، زمینسازی، مطالعات اقلیمی در پایه و بعد با ترافیک، تأسیسات شهری و غیره ناممکن است و اجباراً در عمل تمام این تخصصها در کنار هم جمع میشوند و به کار میپردازند. در دانشگاه میتواند این تمرین در عمل صورت پذیرد و دانشجویان شهرسازی، با دانشجویان اقتصاد، جامعه شناسی و تخصصهای نزدیک دیگر دروس عملی مشترک داشته یا پایان نامه تهیه نمایند.

یعنی مثلاً اگر طراحی و برنامه‌ریزی یک شهر در دستورکار دانشکده شهرسازی در یک درس یا پایان‌نامه قرار دارد، بخشهایی مربوطه مثل اقتصاد نیز در درس مشابه، یا پایان نامه یک دانشجوی اقتصاد باشد و همراه هم کار را پیش میبرد.

یک نهتنها پایاننامهها در امتداد هم باشد، بلکه انجام آنهم بوسیله دانشجویان چند دانشکده در بخشهای مختلف نیز صورت پذیرد.

4-1- مسائلی دیگر در مورد چند دیسپلینهبودن (پیشبینی جمعیت در ترکیب با طرحهای فرادست و مطالعات اقتصادی)

مطالعات جمعیتی نمیتواند به تنهایی پیشبینی جمعیت را ممکن سازد، طرحهای فرادست و مطالعات اقتصادی هستند که بخش مهم آن یعنی مهاجرتفرستی و مهاجرت به شهر را روشن مینمایند.

در غیاب برنامه مصوب آمایش سرزمین (اصولاً طرحهای فرابخشی در ایران که مبنای برنامهریزی عملی آن برنامهریزی "بخشی" است) این کار مشکل است و با عدم ادغام مطالعات اقتصادی با جمعیت ناممکن، در درسهای شهرسازی جای یک درس تلفیقی برای این امر خالی است.

4-2- محاسبه سطوح و سرانهها و مطالعات اقتصادی

سطوح و سرانه ها معمولاً با نمایش استانداردهای آنها در ایران جهان صورت میپذیرد. در حالی که این امر به شدت به مباحثی مثل اقتصاد زمین (آنهم ارتباط مختلف شهر) وابسته است و اثرات آن در تغییر حدخط فقر سکونت شهری، بنابراین باز هم این تلفیق ضرورت دارد و جای آن خالی است.

4-3- خط فقر سکونت

خط فقر سکونت و اثرات آن اصولاً در برنامهریزی جای ندارد و عملاً با تعیین سرانههای استاندارد که بطور مستقیم روی قیمت زمین و از آن طریق روی خط فقر اثر میگذارد و جمعیت زیر خط فقر

در نتیجه شهروندان زیر خط فقر در طرحهای عملی از برنامه، حذف میشوند و دانشگاهها که وظیفه دارند این وظیفه گریزیها را نمایان ساخته و برای آن راهحل بدهند نیز، جایی برای تدریس این مباحث در درسهایشان ندارد.

4-4- چند دیسپلینه بودن تعیین تراکم ساختمانی

تراکم ساختمانی نیز به شدت از اقتصاد بخصوص اقتصاد زمین متأثرست، که در طرحهای عملی است، سالهاست مشابه طرح جامع تهران با اعلام چند تراکم برای شهر صورت میپذیرد.

در دانشگاه پرداختن از اهم این مباحث است و قطعاً درس یا درسهای مجزا و مهم برای آن نیازست که جای آن خالی است.

4-5- اقتصاد و دیگر مباحث

مقدار توسعه شهر نیز با اقتصاد رابطه مستقیمی دارد، توسعه اضافی موجب مخروبه شدن بافتهای مرکزی میشود و توسعه اندک قیمت زمین را بالا برده و خط فقر سکونتی را بالا میبرد و این امر آنچنان مهم است که جا دارد، درس یا درسهایی به آن اختصاص یابد.

4-6- مساحت قطعات تفکیکی

از این مبحث نیز به سادگی در طرحها گذشته میشود و تعدادی عدد برای تفکیک ارائه و در جلسات با توافق بررسیکنندهها اعمال میشود. در حالی که، مباحث بسیار پیچیدههای مثل اقلیم، رابطه مساحت قطعه و تراکم ساختمانی اقتصادی مجاز، عرض معابر و مسائل دیگری هستند که باید این اعداد را مشخص نمایند. بخش عملی این امر را سرسری میگیرد و دانشگاه هم از نظر نظری به آن نمیردازد.

4-7- نداشتن زبان مشترک شهرسازی

یکی از مشکلات شهرسازی معاصر نداشتن زبان مشترک (یا درک مشترک از مفاهیم یکسان) است. مثال جالب آن همین، عبارت ساده "کاربری اراضی" است. که آنقدر ابهام دارد که رسمیت‌ترین سند شهرسازی کشور یعنی قرارداد تیپ 12 در تعریف کاربری تعدادی را با فعالیت مشخص میکند (مثل درمانی، آموزشی، بهداشتی) و تعدادی را با مکان (مثل پارک، گورستان، تأسیسات و تجهیزات شهری). لذا یکی از بدهیهای مهم قطب شهرسازی دانشگاه به شهرسازی کشور این امرست، که میتواند بوسیله یک استاد در پایاننامه های مسلسل چند دانشجو پیش رود و سپس در یک کمیته علمی نهایی شود.

5- مشکل پایههای تحصیلی متفاوت لیسانس، در کارشناسی ارشد

گرچه پیش نیازهایی برای دارندگان مدرک کارشناسی در رشتههای غیرشهرسازی وضع شده و محقق میشود، ولی اغلب بسیار ناکافی است و اجباراً در یک کلاس کارشناسی ارشد با لیسانسهای متفاوت سطح کلاس، در هر درس باید به سطح کم اطلاعاتترین گروه کاهش یابد.

به گونهای که من اغلب به لیسانسهای شهرسازی توصیه نمیکند که در کلاسهای کارشناسی ارشد بنشینند و وقت خود را برای مطالبی که گاهی اجباراً از سطح لیسانس هم پایینتر میآید تلف نمایند.

در حالیکه یکی از مشکلات تهیه برنامه ها و طرحهای شهرسازی عدم آشنایی کافی، علوم مرتبط به شهرسازی با امر شهرسازیست، که اغلب به انجام مطالعاتی میانجامد، که فقط گزارش را پر میکند و به درد برنامهریزی و طراحی شهری نمیخورد.

پیشنهاد من اینست که کلاسهای کارشناسی ارشد لیسانسهای مختلف از هم جدا شوند و هر یک از آنها در همان رشته خود، تخصص شهرسازی را هم آموزش ببینند و شهرسازی با گرایش اقتصاد یا جمعیت و یا محیط زیست و غیره شوند.

6- آشتی و هماهنگی با بخش اجراء و عمل

دوباره برمیگردم به هماهنگی با عمل، دانشگاههای ما در مقایسههای که با دانشگاههای ما در مقایسههای که با دانشگاههای شهرسازی پیشبرو دنیا هم میکنم، از نظر "نظری هم" که تمام هم خود را صرف آن میکنند، خیلی قوی نیستند. علوم جدید بخصوص ریاضیات، هندسه جدید، مدلسازیهای پیشرفته، کمتر جای خود را در دانشگاههای ایران باز کردهاند. که یک علت آن عدم آشتی با بخش عمل و نشناختن نیازهای نوین آنهاست، که از فناوری و علوم نوین نشأت میگیرد.

ارتباط دانشگاهها با بخش عمل، در دنیا بقدری قویست که از یک طرف اساتید دانشگاهها، مشاوران عالی بخش عملی هستند و از طرف دیگر شاغلین بخش عملی که به نظریه و دکترین میرسند، مورد استقبال قرار میگیرند.

برای مثال "از سال 2003 دانشگاههای اروپا با همکاری یونسکو، دکترهای تجربی (Dr. By Experience) به شهرسازان بخش عمل که در عمل به تولید نظریه میپردازند میدهد، در بسیاری از موارد این امر نه تنها به آن شخص اعتبار میدهد، بلکه به دانشگاه برای این نوع نگاهش اعتبار میبخشد. که قهر کامل بخش علمی و دانشگاهی، از بخش عملی حتی یک نمونه، در مورد کسانی که به گردن شهرسازی معاصر بسیار حق دارند، نیز ثبت نکرده است.

7- جمعبندی آسیبشناسی آموزش شهرسازی معاصر ایران

یک- عدم ارتباط کافی (دارای سود برای طرفین) با بخش عملی

دو- عدم توجه به پررنگ کردن دروسی که در بخش عملی مورد نیازست، مثل ضوابط احداث بنا، آشنایی با قوانین و مقررات و تناقضهای آن با طرحها و برنامههای شهری

سه- عدم ارتباط با دانشکدههای دیگر مرتبط به تهیه برنامهها و طرحهای شهرسازی مثل اقتصاد و جامعه شناسی و غیره

چهار- پایبند بودن سطح آموزش کارشناسی ارشد در شهرسازی

پنج- عدم بهره‌وری از پتانسیل نهفته در پایان‌نامه‌های برای تولید دکترین‌های جدید

شش- عدم ارتقاء نظر با علوم و فنون جدید

هفت- نبود زبان مشترک شهرسازی